

سفر به قوینه

هفته گذشته برای شرکت در سمینار بین المللی خاورمیانه‌شناسی و سخنرانی تحت عنوان "Islam and Democracy" در دانشگاه Kirrikle به آنکارا رفتم. در این چند روز، افزون بر گفتگوهای درازآهنگ با همکاران دانشگاهی درباره تحولات کنونی خاورمیانه، بخت یارم شد و فرصتی یافتم و به همراه دو دوست عزیز یک روز به قوینه سفر کردم. سفری روح‌نواز و خاطره‌انگیز و استثنایی. وقتی بر سر تربت مولانا می‌روی، صدای نی ای که در فضا پخش می‌شود، ترا غافلگیر می‌کند و در کام می‌کشد، تو گویی با تمام وجودت می‌چشی که «زندگی حس غریبی است که یک مرغ مهاجر دارد». بیش از یک ساعت در محوطه آرامگاه خانوادگی مولانا قدم می‌زدم و محیط پیرامون را نظاره می‌کردم، جایی که مقبره سلطا العماء، جلال الدین مولوی و سلطان ولد در آنجا واقع شده است؛ همچنین مقبره حسام الدین چلبی و صلاح الدین زرکوب و ... تمام ابیات «نی نامه» مثنوی به خطی خوش بر در و دیوار تربت مولانا نقش بسته؛ همچنین برخی نسخ خطی مثنوی و نسخ خطی قرآن بر جای مانده از عهد عثمانی در محوطه دیده می‌شود....

در آن یک ساعت، هم مضامین «پله پله تا ملاقات خدا» و «سرنی» و «بحر در کوزه» مرحوم زرین کوب از نظرم می‌گذشت، هم نکات بسیاری که در سالیانی متمادی در جلوت و خلوت از پدرم درباره «مثنوی» و «دیوان شمس» و نظام عرفانی مولانا آموخته‌ام؛ هم جلسات «شرح مثنوی» منظمی را که از ۲ سال پیش در «بنیاد سهروردی» برگزار می‌کنم و برای انجام این مهم، توفیق انس و الفت مکرر با این سفر الهامی را یافته‌ام، یاد کردم...

از بخت شکر دارم و از روزگار که فارسی زبانیم و می‌توانیم بی‌واسطه از این میراث معنوی و ادبی گران‌سنگ و کم‌نظیر که در زبان فارسی خلق شده، بهره‌های بسیار ببریم:

روزها گرفتارم و باک نیست

تو بمان ای آنکه جز تو پاک نیست